

بررسی کاربردی واژه رستاخیز

در رمان "رستاخیز" ل.ن. تالستوی

اثر: دکتر مرضیه یحیی پور

دانشیار دانشکده زبانهای خارجی دانشگاه تهران

برگرفته از طرح پژوهشی "بررسی کاربردی واژگان و عبارات متون ادبی روسی"

(با حمایت مالی معاونت پژوهشی دانشگاه تهران - ش ۳۶۴/۴/۶۴۵)

(از ص ۱۵۷ تا ۱۶۸)

چکیده:

آخرین رمان لف نیکلایویچ تالستوی "رستاخیز" یک اثر فلسفی، عقیدتی و اجتماعی است که نویسنده مدت ده سال روی آن کار کرده است. رمان "رستاخیز" اثری انتقادی شدید درباره شرح حال قهرمان اصلی دمیتری ایوانویچ نخلودف است که با توصیف شخصیت او نویسنده مسائل عقیدتی و اجتماعی سالهای ۸۰-۹۰ قرن ۱۹ روسیه را برای خواننده به تصویر می کشد.

مقاله ابتدا به تاریخچه شکل گیری رمان که موضوع آن برگرفته از یک جریان واقعی دادگاهی است و همچنین به علت انتخاب نام رستاخیز برای اثر که با وصف طبیعت آغاز شده است می پردازد.

در ادامه ضمن مقایسه شخصیت قهرمان اصلی اثر با قهرمانهای رمانهای "جنگ و صلح"، "آنا کارنینا"، "حاجی مراد" و "خوشبختی خانوادگی" به چگونگی تکامل روحی نخلودف که هدف غائی خود را رسیدن به کمالات انسانی و مبنای سعادت را زیستن برای دیگری و عشق به هممنوع قرار داده بود پرداخته می شود.

واژه های کلیدی: تالستوی، رستاخیز، تحول درونی، اجتماع، وجدان.

مقدمه:

لف نیکلایویچ تالستوی بعد از نوشتن "آنا کارنینا" بیش از ده سال اثری خلق نکرد. آخرین رمان تالستوی "رستاخیز" که بعد از تحول درونی وی نگاشته شده است حاوی نظریات مذهبی و انتقادی شدید و گسترده در مورد طبقات مختلف اجتماع روسیه است که نویسنده حدود ده سال (۱۸۹۹ - ۱۸۸۹) روی آن کار کرده است (این تحول در سالهای نگارش "آنا کارنینا" در زمینه مذهب و اخلاق صورت گرفت. سپس سیر این تحول در اثر "اعتراف و توبه" به تفصیل آورده شد. آثار بعد از تحول درونی بیانگر دیدگاه‌های فلسفی، مذهبی و اخلاقی نویسنده می‌باشند. این تحول بر شیوه زندگی نویسنده اثر گذاشت چنانچه او دست از زندگی تجملی کشید و زندگی بسیار ساده‌ای را در پیش گرفت). ساختار رمان "رستاخیز" با رمانهای قبلی نویسنده متفاوت است. اگرچه رمان "جنگ و صلح" یک رمان خانوادگی - تاریخی و یا رمان "آنا کارنینا" یک رمان خانوادگی - روانشناسی است، اما رمان "رستاخیز" یک رمان عقیدتی - اجتماعی است.

در سالهای نگارش رستاخیز نویسنده دچار بحران شدید روحی است و در این سالهاست که فکر فرار از "یاسنایا پالیانا" قوت می‌گیرد (یاسنایا پالیانا - ملک خانوادگی و محل تولد نویسنده است که در ۱۴ کیلومتری شهر تولا واقع است. نویسنده حدود ۶۰ سال از عمرش را در آنجا سپری کرده است. آثاری چون "جنگ و صلح"، "آنا کارنینا"، داستانهای کوتاه و بلند و مقالات زیادی را در یاسنایا پالیانا پدید آورد. برای بچه‌ها مدرسه ساخت، مجله منتشر کرد. بنا به وصیتش در همانجا نیز به خاک سپرده شد (یحیی پور، ۱۳۷۹، ۱۱۴).

این سالها با درام خانوادگی و همچنین شدت یافتن عقاید مذهبی در جهان بینی تالستوی همزمان است و نمی‌توان نارضایتی نویسنده از مشکلات و بحران‌های اجتماعی را در این سالها نادیده گرفت. رمان بر اساس حوادث واقعی سالهای ۹۰-۸۰ جامعه روسی ساخته شده است. در رمان، سیمای قهرمان اصلی مرد دمیتری ایوانویچ نخلودف بیانگر همان سیمای خود تالستوی است که دچار بحران و تحول درونی شده است. سیر تحول درونی نخلودف به گونه‌ای در رمان نشان داده شده است که گویای زندگینامه شخصی تالستوی است.

بحث و بررسی :

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش
باز جوید روزگار وصل خویش

ژوئن سال ۱۸۸۷ یکی از دوستان تالستوی «آ.ف. کنی» که از شخصیت‌های اجتماعی، نویسنده و حقوق دان بود در یاسنایا پالیانا با تالستوی ملاقات کرد و در این دیدار کنی جریان دادگاهی را که یکی از مسائل کاری او بود و حقیقت داشت برای تالستوی اینگونه تعریف کرد:

یکی از حضار رزاليا را که متهم به دزدی و محکوم به تبعید شده بود شناخت. او این دختر را که در خانه عمه او کار می‌کرد اغفال کرده بود و وقتیکه رزاليا باردار شد او را از خانه بیرون کردند. عذاب وجدان عامل بدبختی رزاليا را برای جبران مافات وادار می‌کند تا به رزاليای متهم پیشنهاد ازدواج بدهد رزاليا نیز با این ازدواج موافقت می‌کند. اما ازدواج صورت نمی‌گیرد و رزاليا قبل از اعزام به تبعید در زندان پترزبورگ می‌میرد.

تالستوی به کنی پیشنهاد داد تا بر اساس این سوژه "عالی" داستانی بنویسد. کنی موافقت می‌کند اما تعلل ورزیده و بعد از یکسال بنا به تقاضای تالستوی سوژه را به او می‌سپارد. از این زمان رمان شکل می‌گیرد و تالستوی در نامه‌ها و یادداشتهای روزانه از آن به عنوان "داستان کنی" یاد می‌کند (تالستوی، ۱۹۶۴، ج ۱۳، ص. ۵۲۱).

اگر چه افکار مربوط به رمان رستاخیز در پایان سال ۱۸۸۹ به شکل واضح تری در ذهن نویسنده نقش می‌بندد، اما وقفه‌ای طولانی تا به ثمر نشستن این افکار پیش می‌آید. طی این مدت تالستوی آثاری چون "پدر سرگئی"، "شیطان"، "هنر چیست؟"، "حاجی مراد" و... را می‌آفریند.

تالستوی در مقدمه رمان "رستاخیز" قبل از پرداختن به جریان دادگاه یکاترینا (کاتیوشا) میخائیلونا ماسلووا به وصف طبیعت می‌پردازد. طبیعت به عنوان عامل آرامش، سمبل زیبایی، خلاقیت، مقاومت و پایداری نقش بزرگی را در آثار نویسنده ایفاء می‌کند. قهرمان "جنگ و صلح" (شاهزاده آندره بالکنسکی) و قهرمان "آنا کارنینا" (کانستانتین لوین) برای

آرامش روحی و هنگام دگرگونی درونی خود به طبیعت پناه می‌برند. از نظر نویسنده طبیعت نعمت و هدیه‌ای از جانب خداوند است که سمبل زیبایی، مقاومت و ایستادگی در مقابل زشتیها و پلیدی‌های زندگی غیر اخلاقی شهری می‌باشد. او "حاجی مراد" را نیز با وصف طبیعت آغاز می‌کند.

در "حاجی مراد" تالستوی "گل تاتارین" را به عنوان سمبل مقاومت و ایستادگی طبیعت توصیف می‌کند. تالستوی همین مقاومت و ایستادگی را در زندگی مبارزه طلبانه، استقامت و پایداری "تا آخرین نفس" را در سیمای قهرمان خود حاجی مراد که او نیز دست پرورده طبیعت است برای خواننده ترسیم می‌کند. تالستوی در حاجی مراد ویژگیهای روحی قهرمان خود را در "گل تاتارین" وصف می‌کند.

در ابتدای رمان "رستاخیز" نیز با وصف بهار که مظهر تحول و دگرگونی طبیعت است تحول بهار را به جریان تحول درونی دمیتری ایوانویچ نخلودف و یکاترینا میخائیلونا ماسلووا تشبیه نموده است و نشان می‌دهد که انسان بعد از یک دوره نیستی و فنا باز قادر است به آن حیات پاک اولیه خود بازگردد و دوباره شکوفا شود. انتخاب نام رستاخیز به عنوان سمبل و نشانه تحول برای رمان به همین دلیل است تالستوی در رمان، رستاخیز درونی را به رستاخیز طبیعت تشبیه کرده است. از نظر تالستوی برای انسان همیشه راه توبه و بازگشت وجود دارد در اپیگراف (سخنان آغازین) آیه‌ای که آورده شده اشاره به همین مسئله دارد: «آنگاه بطرس نزد او رفت و گفت: پروردگارا! چند بار برادرم را که در حق من خطا کرده باید بخشید. آیا تا هفت بار؟ عیسی به او گفت: به تو نمی‌گویم تا هفت بار، بلکه هفت تا هفتاد تا» (انجیل متی، باب ۱۸-۲۱ آیات ۲۱-۲۲) (تالستوی، ۱۹۶۴، ج ۱۳، ص ۷).

فکر اصلی رمان رستاخیز مسائل اخلاقی و عقیدتی است. رمان به مشکلات تاریخی قرن نوزدهم اشاره دارد و به مسائل حاد اجتماعی آن زمان روسیه و همچنین مسائل فلسفی و روانشناسی نیز می‌پردازد.

رمان اثری انتقادی شدید درباره شرح حال نخلودف است که در توصیف شخصیت این قهرمان، نویسنده هیچ یک از مسائل و مشکلات اجتماعی و یاهیچ قشری را نادیده

نمی‌گیرد. این نوع انتقاد مستقیم و تند در آثار تالستوی کمتر دیده می‌شود. هیچ یک از نویسندگان قرن ۱۹ روسیه با چنین شجاعت و صراحتی راجع به خود (از «آنا کارنینا» تا «مذهب من»)، وضعیت اجتماعی («رستاخیز»، «نمی‌توانم سکوت کنم»، «بعد از مجلس رقص...») و ظلم و ستم تزارها که نویسنده در نامه‌هایش به الکساندر دوم، الکساندر سوم، نیکلای دوم،... آنها را متذکر می‌شود، نتوانستند بنویسند. در نامه‌ای به تزار نوشت: «مردم شرور و ناآرام گناهکار نیستند، بلکه خود شما، دولتمردان گناهکارید،... که نمی‌خواهید چیزی جز آرامش کنونی خود را ببینید.» (پاپووا، ۱۹۹۵، ص ۱۹۴)

آ. س. سوورین معاصر تالستوی و ناشر معروف آن زمان می‌نویسد:

«ما دو تزار داریم: یکی نیکلای دوم و دیگری ل. ن. تالستوی. کدام یک از آنها قوی‌ترند؟ نیکلای دوم با تالستوی هیچ کاری نمی‌تواند بکند، نمی‌تواند تخت او را تکان بدهد، در حالیکه تالستوی تخت نیکلای و سلسله او را تکان می‌دهد» (سوبرسکی و. د.، فرانتسمان ا. ک.، ۱۹۶۸، ص ۳۲۱).

رمان رستاخیز اگر چه در ظاهر جریان دادگاه فرمالیته تزاری را به تصویر می‌کشد، اما در آن همراه با جریان دادگاه، دیگری یعنی دادگاه وجدان نخلودوف که سعی دارد این دادگاه فرمالیته را محکوم کند ترسیم می‌شود. تالستوی رمان را با آیاتی از تورات شروع می‌کند تا نشان دهد همه آنهایی (قضات، هیأت منصفه) که خود چه از نظر اخلاقی و چه از نظر اجتماعی محکومند نمی‌توانند گناهکار دیگری را که خود آنها عامل گناه او هستند محکوم کنند. «هرکسی از شما بی‌گناه است، اول بر او سنگ را پرتاب کند.» (انجیل یوحنا، باب ۸، آیه ۷) (تالستوی، ۱۹۶۴، ج ۱۳، ص ۷). تالستوی با آوردن این آیه در ابتدای رمان ایده اصلی رمان را بیان نمود.

شرایط سخت زندگی روستائیان، تالستوی را بسیار متأثر می‌ساخت. وقتی که نخلودوف از پانوا پیرمرد روستایی در مورد وضع زندگی اش می‌پرسد پیرمرد می‌گوید: «زندگی ما چطور است! زندگی ما بسیار بد است». تالستوی در ابتدای رمان با بیان این مطلب که این یک ماجرای معمولی است می‌خواهد بگوید که صدها و هزارها نفر مثل کاتیوشا از طبقات

پایین اجتماع نابود می شوند. وقتی که نخلودف از کاتیوشا می پرسد که او وضعیت مردم را چگونه می بیند در جواب می گوید: "من فکر می کنم که مردم عادی آزرده شده اند... مردم عادی حتی خیلی هم آزرده شده اند."

آیا رئیس دادگاه که خود آدم فاسدی است می تواند کاتیوشای بیچاره را که فریب آدمهای مثل او را خورده است محکوم کند:

"رئیس دادگاه صبح زود آمده بود. او مردی بلند قامت، چاق با نیم ریش خاکستری بود. متأهل بود، اما زندگی فاسدی داشت، زنش هم همین طور. مزاحم یکدیگر نبودند. امروز صبح او از خدمتکار سوئیسی که تابستان گذشته در خانه آنها کار می کرد و حالا از جنوب به پترزبورگ آمده بود یادداشتی دریافت کرد که در آن نوشته شده بود بین ساعت سه الی شش در هتل "ایتالیا" منتظرش است. به همین علت دلش می خواست که جلسه زودتر شروع و زودتر تمام شود که بتواند تا ساعت شش کلارا و اسیلیونای زیبای موحنایی را که تابستان گذشته در خانه بیلاقی با او سرورسری داشت ببیند (تالستوی، ۱۹۶۴، ج ۱۳، ص ۲۸). دادستان کی بود؟" او آدمی جاه طلب و شدیداً مصمم بود تا موقعیتی کسب کند، به همین علت معتقد بود که باید همه متهمانی را که پرونده هایشان دست او می افتند محکوم کند" (تالستوی، ۱۹۶۴، ج ۱۳، ص ۳۴).

تالستوی زندگی نخلودف و کاتیوشا را به سه دوره تقسیم می کند: دوره نوجوانی - دوره پاکی، دوره جوانی - دوره انحطاط اخلاقی و دوره بعد از انحطاط - دوره اعتراف و توبه. بیداری درونی نخلودف که بعد از دیدار او با کاتیوشا ماسلووا در دادگاه صورت می گیرد برای خود او هم غیر منتظره است. نخلودف قبل از حضور در دادگاه، انتظار دادگاه جالبی را داشت همه فکرهای مربوط به ماریا و اسیلیونا و ازدواج با میسی را برای بعد گذاشت و پیش خود فکر کرد:

"حالا باید وجدانا همان طور که همیشه این کار را می کنم و فکر می کنم باید بکنم وظیفه اجتماعی ام را انجام بدهم. ضمناً این کار اغلب جالب هم است" (تالستوی، ۱۹۶۴، ج ۱۳، ص ۲۵).

نخلودف که در لحظه‌های نخست جلسه دادگاه کاتیوشا را شناخته بود باورش نمی‌شد که این همان کاتیوشای پاکی است که او زمانی عاشقش شده بود. اما خصلت حیوانی‌اش باعث شد که او را اغفال و بعد رها کند.

وقتی که منشی دادگاه دادنامه را قرائت کرد "همه نفسی به راحتی کشیدند به این امید که حالا تحقیق شروع شده، همه چیز روشن می‌شود و عدالت اجرا خواهد شد. فقط نخلودف (که یکی از اعضای هیات منصفه دادگاه هم هست) این احساس را نداشت: او غرق در تعجب بود، که این کار را ماسلووا همان دخترک پاک و دلربایی که او ده سال پیش می‌شناخت، کرده است" (تالستوی، ۱۹۶۴، ج ۱۳، ص ۴۵).

نخلودف در دادگاه "در ردیف اول نشسته بود... عینک را از چشمش برداشته بود و به ماسلووا نگاه می‌کرد، در دل او کاری (وضعیتی) پیچیده و عذاب‌دهنده جریان داشت." (تالستوی، ۱۹۶۴، ج ۱۳، ص ۴۲).

نخلودف و کاتیوشا قبل از آلوده شدن به گناه، افرادی پاک و معصوم بودند. نخستین بار نخلودف زمانی که نوزده سالش بود کاتیوشا را دید. او کاتیوشا را انسانی با کمالات اخلاقی یافت. چیزی که نخلودف در آن زمان دوست داشت خودش نیز به آن برسد. در همین سن بود که نخلودف متوجه بی‌عدالتی‌های اجتماعی شد به همین علت همه زمین‌هایی را که از پدر به ارث برده بود به کشاورزان داد. او جوانی پاک بود و حاضر بود برای اینکه کار خیری انجام بدهد خود را فدا کند. در این زمان زن را فقط همسر می‌پنداشت. همه زنهایی را که نمی‌توانستند همسر او باشند انسان می‌پنداشت. آن زمان آدمی متفکر بود چنانچه نزدیکان او را فیلسوف می‌نامیدند و همزیستی با طبیعت را لازم و مهم می‌دانست اما حالا (در زمان انحطاط) با رفاقتا بودن را بر می‌گزیند و آن زمان (دوره نوجوانی) من واقعی خود را وجود درونی خود می‌پنداشت ولی حالا (زمان انحطاط) برای او من سالم، شاداب و حیوانی مهم بود. این تغییر از زمانی شروع شد که اعتماد به نفس را در خود از دست داد و به دیگران اعتماد نمود. از نظر تالستوی اگر انسان اعتماد به نفس داشته باشد در این صورت هر چیزی که به نفع من حیوانی است رها می‌کند. اگر انسان به دیگران اعتماد کند هر چیزی

که دیگران بگویند باید بپذیرد. تالستوی در درون نخلودف دو انسان یکی معنوی و دیگری حیوانی را برای خواننده به تصویر می‌کشد. نخلودف کم‌کم شروع به کشیدن سیگار و خوردن شراب کرد. سه سال بعد از اولین دیدار با کاتیوشا، نخلودف از نظر اخلاقی کاملاً عوض شده و «من» حیوانی بر او غلبه یافته و کاتیوشا را نیز به ورطه فساد و نیستی کشاند و زمانی که وارد نظام شد با توجه به وضعیت بد اخلاقی زندگی نظامی شرایط برای فاسد شدن فراهم‌تر گردید. بعدها رفتار خلاف اخلاق دیگران برای او مثبت جلوه می‌نمود و خود را سرزنش نمی‌کرد. به همین دلیل دیگر از هیچ چیز شرم نداشت. چون یادآوری کارهای زشت باعث عذاب وجدان می‌شد تنها راه حل برای او فراموش کردن کارهای زشت بود.

رمان‌های تالستوی "جنگ و صلح"، "آنا کارنینا" و "رستاخیز" عرصه تاخت و تاز کشمکش‌های درونی قهرمانان است. قهرمانانی که با پی بردن به واقعیت‌های انسانی و اجتماعی با خود کلنجار می‌روند و هدف غائی آنها رسیدن به کمال انسانی است چیزی که نویسنده خود نیز برای رسیدن به آن تلاش زیادی کرد. سؤالاتی از قبیل "من چه کسی هستم؟" "کجا هستم؟" "چرا هستم؟" برای قهرمانی که در جستجوی حقیقت است در آثار تالستوی همیشه مطرح می‌باشد. اثر "اعتراف و توبه" نطق پرشور تالستوی درباره وجدان، عقل و کمالات انسانی پاسخ‌گوی این پرسشها هستند که نویسنده از زمان کودکی تا زمان نگارش "اعتراف و توبه" که پنجاه سالش بود به دنبال پاسخ آنها می‌گشت:

از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود به کجا می‌روم آخر نمایم وطنم

تالستوی معتقد است که «زندگی بازیچه نیست، و ما حق نداریم به میل خود زندگی را رها کنیم...» (مجموعه آثار در ۹۰ جلد، ۱۹۵۸-۱۹۲۸، ج. ۸۴، ص. ۴۰۸) از نظر تالستوی میل و اراده و انتخاب راه زندگی برای انسان مهم است و ایمان به زندگی نیرو و قدرت می‌بخشد. کشف راز حیات و اخلاق عموماً محور اصلی آثار تالستوی است. در اثر "اعتراف و توبه" او به اعتقادات مذهبی و اخلاقی خود مهر پایان زد و تا پایان زندگی خود به آن پایبند بود. جستجو برای یافتن پاسخ به پرسشها منتهی به تعلیمات نوینی شد که تحت تأثیر مسیحیت،

کنفوسیانیسم، بودائیسیم، اسلام و آثار روسو و شوپنهاور بود.

از جریان دادگاه کاتیوشا، نخلودف منقلب گردیده و در دوره بعد از انحطاط من معنوی در وجود او سر بلند کرده و من حیوانی را می خواهد زیر پا بگذارد. نخلودف می پندارد که برای جبران آن کار احمقانه خود حتما باید کاری بکند البته نه برای کاتیوشا، بلکه برای خودش. به همین دلیل شروع جریان تحول او نسبت به قهرمانهای دیگر تالستوی منفی است و این برخلاف ایده رمانهایی چون "خوشبختی خانوادگی"، "آنا کارنینا"، "حاجی مراد" و... است که زیستن برای دیگری مبنای سعادت مند شدن است. اما "حقیقت" مثبت در نخلودف مثل پیر بیزوخف در رمان "جنگ و صلح" در صفحات آخر رمان به چشم می خورد.

با بررسی آثاری چون "خوشبختی خانوادگی"، "جنگ و صلح"، "آنا کارنینا" و "رستاخیز" می بینیم که شخصیت قهرمانهای اصلی آنها سرگئی میخائیلویچ - پیر بیزوخف و آندره بالکنسکی - کانستانتین لوین - دیمیتری نخلودف بسیار نزدیک به شخصیت لف تالستوی می باشد.

بعد از دوره انحطاط، نخلودف در اعماق درون خود نوعی پستی و رذلی نه تنها برای این کارش، بلکه برای تمامی زندگی پوچ، شهوانی و خشن و از خود راضی گذشته خود احساس می کند.

در شروع تحول روحی، همه چیز برایش نامطلوب و مسخره و بی ارزش به نظر می رسد. و به نظرش می رسد کاری که او با کاتیوشا کرده فقط از آدمی پست و رذل بر می آید. پیوسته پیش خود می گوید: "شرم آور و زشت است، زشت و شرم آور است" (تالستوی، ۱۹۶۴، ج. ۱۳، ص. ۱۱۴). حالا تفاوت آنچه که بود و هست بسیار زیاد است و به نظرش می رسد کاری که او با کاتیوشا کرده فقط از یک آدم پست و رذل بر می آید. به این دلیل تصمیم می گیرد با کاتیوشا ازدواج کند "اگر لازم شد، با او ازدواج می کنم". از زمانی که فهمید او خودش احمق و نجسب است، در خود نسبت به دیگران احساس احترام و محبت می کند.

از زمانی که این احساس در نخلودف به وجود آمد و "زیستن برای دیگری" را مبنای

افکار و عقاید، رهایی و سعادت خود تصور کرد زندگی او مانند همان دوره نوجوانی رو به پاکی و صداقت گذاشت.

بعد از محکوم کردن پسر بچه در دادگاه نخلودف پیش خود فکر می‌کند: "مثل همان موجود خطرناک، همان زن جنایتکار دیروزی (کاتیوشا)، آنها خطرناکند، آیا ما خطرناک نیستیم؟ من فاسق - زناکار - فریبکار و همه ما، همه آنهایی که می‌دانند من چنین هستم، نه تنها مرا پست نمی‌شمارند بلکه احترام هم می‌کنند" (تالستوی، ۱۹۶۴، ج. ۱۳، ص. ۱۴۰).

«تالستوی در "رستاخیز" نشان می‌دهد که نمایندگان اقشار مختلف اجتماعی اگر جزء ظالمین نباشند به تبعید با اعمال شاقه محکوم می‌شوند» (آپولسکایا، ۱۹۵۵، ص. ۱۰۱).

از نظر تالستوی محکوم کردن کاتیوشاها و پسر بچه‌هایی که توسط افراد ناصالح مرتکب جرم می‌شوند مشکلات حاد اجتماعی را حل نمی‌کند. چون کاتیوشاها توسط افرادی مثل نخلودف‌ها لباس زندان به تن کرده‌اند و ایمان خود را نسبت به همه چیز از دست داده‌اند. حتی پیرمرد ژنده پوش می‌داند که چه کسی در بدبختی مردم مقصر است. وقتی که مرد انگلیسی از او می‌پرسد با این افراد (زندانیان) که قانون را رعایت نمی‌کنند چه باید کرد جواب می‌دهد: "قانون! اول خودشان همه را غارت کردند، زمینها را برداشتند، همه ثروت مردم را دزدیدند، برای خودشان ذخیره کردند، هر چیز که بر علیه آنها بود منکوب کردند، بعد نشستند قانون نوشتند که مردم نذرند و نکشند" (تالستوی، ۱۹۶۴، ج. ۱۳، ص. ۴۸۸).

نخلودف بعد از تحول از این رنج می‌برد که چگونه قبلاً (دوره انحطاط) این بی‌عدالتی‌ها و رذالت‌ها را نمی‌دید. نخلودف الان متوجه شده که غارت مردم از وزارتخانه‌ها، کمیته‌ها و پارلمانها شروع می‌شود، نه از زندانها در تایگا. برای همه آنهایی که در این مکانها کار می‌کنند پول حرف اول را می‌زند نه سعادت مردم. در نتیجه این بی‌عدالتی‌ها و رذالتها، باعث دور شدن مردم از اخلاق می‌شود و سختی‌هایی که بر این مردم روا شد، موجب از میان رفتن محبت و همدردی مردم به یکدیگر است. نخلودف بعد از تحول متوجه شد که "دوستی متقابل بین مردم، قانون اصلی زندگی بشری است" (تالستوی، ۱۹۶۴، ج. ۱۳، ص. ۳۹۳).

کاتیوشا وقتی از ایستگاه قطار خسته، خیس، کثیف و گلی به خانه برگشت، از همان روز

همه چیز در او دگرگون شد که نتیجه‌اش انحطاط وی است، از همان شب وحشتناک بود که او اعتقادش را نسبت به کار خیر از دست داد. تالستوی کاتیوشا را برای این کارش مقصر نمی‌داند بلکه نخلودف را عامل این انحطاط می‌داند. زمانی که نخلودف به کاتیوشا می‌گوید که به خاطر جبران گذشته قصد دارد با او ازدواج کند کاتیوشا که به این نتیجه رسیده افرادی مثل نخلودف از موجودی مثل او هر وقت که خودشان نیاز داشته باشند استفاده می‌کنند، به خاطر همین از پیشنهاد ازدواج نخلودف حتی عصبانی می‌شود: "تو می‌خواهی توسط من نجات پیدا کنی، توی این دنیا از من لذت بردی و به وسیله من می‌خواهی در آن دنیا نجات پیدا کنی" (تالستوی، ۱۹۶۴، ج. ۱۳، ص. ۱۸۸). اما کاتیوشا بعد از دوره انحطاط می‌داند که اگر با نخلودف ازدواج کند او خوشبخت نمی‌شود به همین علت از ازدواج با او سرباز می‌زند. نخلودفی که حالا نجات و سعادت و خوشبختی خود را بعد از دیدن نوه‌های ژنرال در زندگی خانوادگی می‌بیند با خود می‌گوید: "من می‌خواهم زندگی کنم، من زن و بچه می‌خواهم، زندگی انسانی می‌خواهم" (تالستوی، ۱۹۶۴، ج. ۱۳، ص. ۴۸۲). بعد از تحول و پی بردن به علت بدبختی مردم نخلودف زندگی را به شکل دیگری می‌بیند، حالا او از خواندن کتاب مقدس نه تنها خسته نمی‌شود بلکه خیلی خوب آیات را درک می‌کند. آیات کتاب مقدس بر روح و روانش تأثیر می‌گذارد با تفکر در آیات به این نتیجه می‌رسد که برای دست یابی به یک چیز جزئی نباید دست یابی به مسائل عمده و اساسی زندگی را که همان عشق ورزیدن به دیگران و زیستن برای دیگری است به ورطه فراموشی سپرد.

نتیجه:

از نظر تالستوی برای تغییر اوضاع بد زندگی مردم عادی در مرحله نخست نیاز به تحول درونی صاحبان حکومت است. زمانی یک فرد می‌تواند دیگران را محکوم کند که خود پاک و مبرا از هر خطا و اشتباهی باشد. تا زمانی که برای عده‌ای پول و لذت‌های دنیوی حرف اول را بزند رسیدن مردم عادی آن جامعه به سعادت از محالات است و زمانی سعادت نصیب

همه می شود و جامعه از آلودگی ها پاک می شود که مبنای زندگی انسانی محبت به هم نوع و زیستن برای دیگری باشد.

منابع :

- ۱- آپولسکایا ل. د. ویژگیهای عقیدتی - هنری رمان ل. ن. تالستوی "رستاخیز"، لف نیکلایویچ تالستوی (مجموعه مقالات در مورد آثار)، مسکو، ۱۹۵۵، انتشارات "دانشگاه دولتی مسکو".
- ۲- پاپووا. ن. لف تالستوی و تزارهای روسی، مسکو، ۱۹۹۵، انتشارات "کستاتی"
- ۳- تالستوی ل. ن.، مجموع آثار در ۲۰ جلد، ج ۱۳، مسکو، ۱۹۶۴. انتشارات "خوددوژستونایا لیتیراتورا"
- ۴- تالستوی ل. ن. مجموع آثار در ۹۰ جلد، مسکو، لنینگراد، ۱۹۵۸ - ۱۹۲۸.
- ۵- سویرسکی و. د.، فرانتسمان ا. ک.، روسکایا لیتیراتورا، مسکو، ۱۹۶۸، انتشارات "پراسویشنیه"
- ۶- یحیی پور مرضیه، مجله پژوهش زبانهای خارجی، شماره ۹، تهران، ۱۳۷۹.